

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

یک بحثی دیروز راجع به روایاتی که ممکن است به دردمانحن فیہ در معنای عین و تملیک عین بخورد متعرض شدیم و طبق قاعده همیشگی خودمان یک مقداری هم از مورد محل کار خارج شدیم، در بحث دیگری رفتیم. به هر حال جزء روایاتی را که ما دیروز متعرض شدیم یکی یک روایتی بود که از محل بحث خارج شدیم، حالا من دو مرتبه آن را متعرض بشوم چون دیروز عرض کردیم آن روایتی که از پیغمبر نقل شده که مرجعش هم فعلا در کتاب هایی که ما فعلا داریم همین کتاب صحیفه صادق است چهار تا مطلب را پیغمبر فرمودند، این چهار تا مطلب نهی رسول الله عن سلف و بیع و عن بیعین، در بعضی ها دارد بیعتین، فی بیع یا بیعة و عن بیع ما لیس عندک و عن ربح ما لم یضمن، عرض کردیم این چهار تا روایت آمده، این روایت در آن صفحه کتابی که دست من هست ۳۷۵ کتاب وسائل جلد دوازده که در باب تجارت است چاپ مرحوم آقای ربانی در اختیارم بود عرض کردیم در کتاب صدوق در روایتی را که ایشان منفردا نقل کرده و شواهد هم تاییدش نمی کند در آن روایت دو تا آمده، نهی عن بیع ما لیس عندک و عن بیع و سلف، آن دو تایش حذف شده بود، و عرض کردیم که در کتاب عمار ساباطی اولاً سه تا آمده، یکیش را حذف کرده که آن بیع و سلف باشد، این یکیش را حذف کرده و نمی دانیم حالا، کتابی که به ما رسیده، فعلا این طور است، حالا در اصل کتاب بوده یا نه الله اعلم. بعد هم دیروز عرض کردیم ایشان فرمودند بیع ما لم یقبض، در صورتی که ما بیع ما لم یقبض نداریم، بیع ما لیس عندک داریم، ما لم یقبض نداریم در این روایت

و عن شرطین فی بیع، عرض شد که در این متن مشهور عن بیعین فی بیع، پس از این چهار قسمتی که در این روایت آمده عرض کردیم این یکی از مباحث بسیار بسیار مهم بین اهل سنت بوده، نه به لحاظ این روایت بالخصوص، این یک کتابی بوده که از اوائل قرن دوم بین مسلمان ها یواش یواش مشهور شده، علمای اهل سنت را عرض کردیم در قرن اول و تا نیمه های قرن دوم خیلی به قول

معروف به سند و اسانید و اینها ور نمی افتند، در نمی افتادند بررسی بکنند، گاهی بوده، تقریباً می شود گفت از سال های ۱۵۰ شروع می کنند و نخستین بحث هایشان هم در حقیقت بحث وثاقت و عدم وثاقت بود. راست می گوید راست نمی گوید، عدل است یا عدل نیست، از سال های ۱۵۰ تقریباً عرض می کنم، تخمیناً نه و پایه های علم رجال در حقیقت از آن وقت ریخته شد، از سال های ۱۵۰ و بعد پایه های تقریباً حجیت خبر هم که بحث اصولی است مثلاً صد و شصت، ۱۷۰، از آن زمان ریخته شد و از سال های ۲۰ مسئله این که مرسل حجیت ندارد از آن زمان تقریباً ریخته شد. ما این ها را چند بار توضیح دادیم و بعد از سال ۲۰۰ دیگه ارزیابی حدیث شروع شد، انصافاً ارزیابی حدیث هم پیش اهل سنت هم یکمی دیر است، زود نیست، حدود دویست سال بعد از رسول الله و تقریباً می شود گفت اولین کتاب هایی که، ادعا کردند اول، حالا اول نباشد جز اوائل، اولین کتاب هایی که بر اساس ارزیابی حدیث نوشتند همین صحیح بخاری است، ۲۵۶ وفاتش است، کل صحاح سته از ۲۵۶ تا ۳۰۶ یا ۳۰۸ است کل صحاح سته، دیگه ارزیابی حدیث از آن جا شروع شد پس این کتاب، کتابی بوده که عبدالله پسر عمرو عاص نوشته و در این کتاب، این کتاب از اول قرن دوم مطرح شد، در قرن سوم مورد بررسی قرار گرفت، دیروز توضیحاتش را عرض کردم. ائمه شان مثل بخاری و مسلم قبول نکردند، این کتاب را قبول نکردند، حالا جهات بحثش را نمی خواهم وارد بشوم. اما مشهورشان تقریباً قبول کردند. مخصوصاً یک تکه هایش را تقریباً حتی ادعای اجماع هم کردند مثل همین چهار تا، این چهار تا را خیلی هایشان قبول کردند، بقیه کتاب را قبول نکردند این چهار تا را قبول کردند. این اول کتاب هم بوده، این چهار تا اول کتاب است.

پرسش: اجماع به این معنا نیست پس باید به چه معنا باشد؟

آیت الله مددی: اجماع یعنی بزرگان ائمه شان و با قطع نظر از بخاری و مسلم چون بخاری و مسلم که قبول ندارند، چون مخصوصاً ایشان مستدرک بر صحیحین نوشته فرض کرده که بخاری و مسلم را کنار بگذارد و الا شاید نظرش هم اجماع این باشد عده ای بقیه کتاب را قبول نکردند این یکیش را قبول کردند، چرا این حزم همین طور است، کتاب عبدالله را قبول نکرده اما این یک تکه را قبول

.....  
کرده، این یک تکه ای را که برایتان خواندم، این یک تکه در روایات ما چون نمی خواستم وارد این بحث بشوم. این یک تکه قبول شد

آن وقت من دیروز عرض کردم که در کتاب عمار یکیش که حذف شده، این هم چرا نمی دانم، حالا بیع و سلف که حذف شده، این که در کتاب عمار و دقیقا هم علتش را نمی دانم که چرا ایشان حذف کرده.

دو تایش را هم عرض کردیم تصرف کرده یکی بیع ما لم یقبض، یکیش شرطین فی بیعین، من دیروز عرض کردم ایشان تصرف کرده بعد باز دو مرتبه مراجعه کردم دیدم نه خود اهل سنت هم شبیه این را دارند، معروف بین اهل سنت همان متنی است که گفتم، در مسند احمد هم آمده، در این کتاب چون احمد استاد بخاری است، حالا قبل از بخاری مثلا مثل احمد، عرض کردیم خود احمد در کتاب مسند این روایت را آورده، من جایی دیدم مجموعه روایات این کتاب حدود هزار تاست، اما دیدم یک کسی از این معاصرین نوشته که مجموع روایات عمروعاص، عبدالله ابن عمرو حدود هفتصد و خرده ای است، شاید مجموعه ای که من در غیر کتاب یعنی صحیح و سقیم این طور باشد.

آن وقت در کتاب ابن حبان، در صحیح ابن حبان، این صحیح ابن حبان تازه چاپ شده، سال ها شاید چندین قرن بود چاپ نشده بود، تازه چاپ شده، از راه عطای خراسانی عن عبدالله ابن عمرو، این به همین سند، چون عرض کردم کتاب عمرو ابن شعیب هم نسخ متعدد پیش اهل سنت دارند، خوب دقت بکنید، عمده آن راوی بعد از عمرو هم هست، خیلی روایات مختلفی دارد. یکیش این است قال، این را حالا من عبارت را از ابن حبان می خوانم، یا رسول الله، یعنی این عبدالله پسر عمروعاص در سفر مکه در فتح مکه سال هشتم هجرت که عمر این شخص هم بین پانزده، پانزده و نیم، بین پانزده تا شانزده ساله بود و نوشتن بلد بود، حتی نوشتند ایشان سریانی هم بلد بود، قال یا رسول الله إنا نسمع منك احادیث، حالا کلمه حدیث هم آن زمان متعارف بود یا نه نمی دانم، أفتاذن لنا أن نكتبها، چون من این را خارجا خوانده بودم، متن تاریخیش هم بخوانم، أفتاذن لها أن نكتبها، قال نعم، چون در مقابل اهل سنت حدیث از پیغمبر نقل می کردند که پیغمبر اجازه کتابت ندادند، و کرارا عرض کردیم که گفتند عمر جلویش را گرفت، واقعیت ندارد، عمر که عمر بود اما

به هر حال این کار مال عمر نیست، عمر جلوی کتابت را نگرفت، این حدیث ابوسعید خدری است، اصلاً ربطی به عمر هم ندارد و آن در بخاری هم هست، حدیث ابوسعید خدری در بخاری هست، این حدیث عبدالله عمرو در بخاری نیست اما حدیث ابوسعید خدری در بخاری هست

عن رسول الله قال من كتب عني شيئاً غير القرآن فليمحوا  
و لذا گفتند پیغمبر گفتند قرآن نوشته بشود، غیر از قرآن را اجازه ندادند.  
دیگه از همان صحابه بحث بود که احادیث رسول الله را بنویسیم، حالا این جا ندارد، در یک جای دیگر دارد که عبدالله به پیغمبر گفت  
من می نویسم اما قریش می گویند ننویس، ایشان بالاخره بشر است، کم و زیاد می شود، عصبانی می شود، غضبناک می شود، فرح و سرور دارد و مناسب نیست، پیغمبر فرمود نه بنویس، آن دارد.

پرسش: ابوسعید خدری قدرت اجرائی نداشته، اجرائی کردن این منع را در جامعه مگر توسط عمر نبود؟  
آیت الله مددی: نه از ابوبکر هم هست، عثمان هم هست، فرق نمی کند، اجرائی کردن را چون می گویم دو تا حدیث معارض بود تابع این بود که کدام یکی را قبول بکند

پرسش: ابوبکر اجرائی کرد  
آیت الله مددی: ابوبکر هم می گویند پانصد تا حدیث خودش نوشته بود بعد این ها را آتش زد، گفت من شک کردم کسی بعد از من  
بیايد شاید درست نقل نکند، البته بعضی ها نوشتند این جزء، در صحیح بخاری نیست، در روایتشان هست اما جز صحاح درجه یک نیست

پرسش: مشنا کمشناة  
آیت الله مددی: آن مال عمر است، مشنائی که برای عمر گفت برای تدوین سنن بود نه نوشتن حدیث، حدیث مثلاً فرض کنید با رسول الله در سفر رفته این جور فرمودند، اما سنن مثلاً سنن وضو، سنن غسل، مثل همین سنن قضا، یکی از سنن پیغمبر در قضا الیمین علی

من انکر، این ها را اصطلاحاً سنن می گفتند، سنن غیر از حدیث است و آن هم نظرش تدوین بود، بیایم ما که صحابه هستیم مطرح کردند با عمر، به نظر من حالا شاید بعضی جاها دیدم یا مراد جدی این بوده ظاهراً پشت قصه امیرالمومنین بوده که بیایم سنن پیغمبر را تدوین بکنیم تا بعد به مشکل برخورد نکنند، عمر مخالفت کرد که توضیحاتش را سابقاً عرض کردیم.

قال نعم، این حدیث را اصطلاحاً اهل سنت معارض با حدیث ابوسعید خدری گرفتند، قال نعم.

فکان، عبارت این است، فکان اول ما کتب، کتابُ النبی یا کتابُ النبی صلی الله علیه و آله و سلم إلى اهل مکة که من دیروز عرض کردم نامه ای است که ایشان به والیشان عتاب ابن اسید در مکة نوشتند

لا يجوز شرطان فی بیع واحد، در این متن ابن حبان شرطان است، مثل روایت عمار ساباطی

پرسش: سنن غیر از فریضه است؟

آیت الله مددی: سنن یعنی مربوط می شود به آن جاهایی که فرائض است، مثلاً در باب سیل یک فرائض الهی است، در باب اجزای حلال و حرام یک فرائض الهی است، یک سنن پیغمبر مثلاً پیغمبر من باب مثال فرمودند که زینابه، این ها حرام است، یا هر چی مثلاً ماهی ای که فلس دارد، مثلاً صید بحر اگر حلال باشد در روایت ما آمده که فلس دار و غیر فلس دار حرام است، این ها جز سنن پیغمبرند، آن وقت چون یهود مدینه، چون در مکة که یهود نبود، یهود مدینه هم همین مشکل را داشتند، این ها اسمش شد سنن شفاهی پیغمبر چون آن ها سنن شفاهی حضرت موسی داشتند، آن مشنا که عمر گفت همین است، گفت مشنا کمشناه، همین مشنا که ما به فارسی می گوئیم میشنا، در عربی مشنا می گویند، مشنا کمشنا اهل الکتاب، عمر می گفت ما اگر بخواهیم سنن را مرتب بکنیم یک چیزی شبیه میشنا می شود، میشنا در اصطلاح یهود سنن شفاهی حضرت موسی است که تدریجاً ریون به اصطلاح خودشان، علمای بزرگوارشان، علمای تراز اولشان آن ها را جمع کردند و جمع نهاییش هم به نظر من سال ۲۱۷ یا ۲۳۰ میلادی است، دیگه بعد از این سال اضافه نشد، میشنا شش کتاب است، چاپ هم شده، من هم دارم، شش تا کتاب است که احکام سنن شفاهی حضرت موسی است،

عمر می گفت اگر شما بخواهید سنن شفاهی پیغمبر را جمع بکنید مثل آن می شود، ما نمی خواهیم در مقابل قرآن باشیم، چون آن هم در مقابل تورات است،

پرسش: سنت در مقابل فریضه معنایش اقوال شفاهی پیامبر است

آیت الله مددی: این ها می گفتند شفاهی پیغمبر یعنی سننی که پیغمبر جعل کرده

پرسش: اما در اصطلاح فقها این طور نیست

آیت الله مددی: دیگه حالا اصطلاح فقها را من چکار کنم دیگه.

پرسش: نه استاد شما فرموده السنه لا تنقض الفریضه

آیت الله مددی: خب همان سنه یعنی ما سنه النبی، حالا استاد من، این روایت که صحیحه زراعه است، نمی خواهد استاد من بشود، لا

تنقض السنه الفریضه ذیل صحیحه زراعه است

پرسش: ( مبهم ۱۴:۴۰ )

آیت الله مددی: خب طبعا دیگه، این بحث سنن بحثش همین بود، حضرت امیر معتقد بود که این سنن را احیا بکنیم.

پرسش: سنت را به صورت منضبط می شود به دست آورد یا نه؟ قابل انضباط هست؟

آیت الله مددی: سنت اگر منضبط نباشد که شریعت به هم می خورد چون سنت رکن دوم شریعت است، اگر بنا باشد منضبط نباشد

دیگه چیزی نمی ماند، لا یستقر حجر علی حجر

حضرت امیر، من احتمال می دهم، این احتمال من بود، حالا عمر گفت میشنا کمیشنا اهل الکتاب

پرسش: در بین سنت و فریضه ما یک رابطه خاصی داریم یا نه؟

آیت الله مددی: طبعا، بدون ضابطه نمی شود که

پرسش: این ضابطه کجاست؟

آیت الله مددی: حالا ببینید آن بحث دیگری است که آیا فقهای ما عملاً روی لا تنقض السنة الفریضة کار کردند یا نه؟ آن بحث دیگری است که جهات خودش را دارد، ممکن است به این نتیجه برسیم که شاید.

پرسش: اشکالات اساسیش همین است، همین طور است که استناد نمی کنند چون ضابطه خاصی ندارد. روی بعضی از اعمال کدامش سنت است و کدامش فریضة است

آیت الله مددی: ضابطه دارد یعنی در طول تاریخ ما مثل شیخ طوسی و دیگران روی این ضابطه کمتر کار شده نه این که ضابطه ندارد، این ها خیال می کردند یک مواردی هست که آن قاعده برایش انطباق پیدا نمی کند و لذا نمی شود روی قاعده سنت و فریضة حساب کرد، خب این جوابش این است که قاعده ثابت باشد آن موارد تخصیصاً خارج شده باشد، این که مشکل ندارد که، نه این که قاعده سنت و فریضة را الغایش بکنیم، حالا وارد آن بحث نشویم خیلی طولانی می شود.

من چون عرض کردم دیگه شرعاً دیروز عرض کردم که در کتاب عمار ساباطی دارد و عن شرطین فی بیعین، بعد دیدم این جزء یکی از متون حدیث است بین خود اهل سنت.

پرسش: خود شما سنت را امور شفاهی معنا می کنید؟

آیت الله مددی: ببینید امور شفاهی به این معنا که چون به تعبیر خود قرآن کتاب مطرح بوده، این به این مناسبت امور شفاهی می گوئیم، ذلک الكتاب لا ریب فیه، اصلاً خود قرآن از خودش تعبیر به کتاب کرده و لذا هم مسلمان های صدر اول می نوشتند، نوشتن بود اما سنن شفاهی را یا پیغمبر فرمودند و یا پیغمبر بعدها، اصلاً کیفیت جمع سنن را ما مفصل متعرض شدیم، بعدها از مجموعه نوشته های پیغمبر، بعضی ها نوشته های خود پیغمبر بود مثل بعضی ها مثل همین، نوشته از پیغمبر نیست اما عبدالله از پیغمبر نوشته، یا نامه های حضرت، من این ها را چند بار شرح دادم که چطور علمای اسلام از این مجموعه سنت را جمع کردند لکن قبل از این که علمای اسلام بخواهند جمع بکنند، یک کتابی منسوب بوده حتی به خود امیرالمومنین یا حالا امیرالمومنین املاء فرمودند و نوشتند، اصلاً اسم

کتاب این است: القضايا و السنن و الاحکام. خود حضرت سنن را تدوین فرمودند، جمع آوری فرمودند، نظرشان این بود که این کار را عمر بکند که متأسفانه ایشان انجام نداد و خود حضرت جمع آوری فرمودند.

من حالا وارد آن بحث، چون خیلی گفتم دیگه نمی خواهم، خوب دقت بکنید که بحث امروز سر چیست؟ من چون دیروز یک مقداری با جناب عمار تند شدیم که تصرف کرده معلوم شد لا يجوز شرطان فی بیع واحد که در روایت عمار آمده این در روایت خود اهل سنت هم هست، متن مشهور لا يجوز بیعان، نهی عن بیعین فی بیع لکن لا يجوز شرطان هم آمده، البته و لا بیع و سلف جمیعا و لا بیع ما لم یضمن، این جا دارد بیع ما لم یقبض، یکمیش به این می خورد و یکمیش هم نمی خورد.

و من کان مکاتبا إلی آخر، انصافا در این متنی هم که ابن حبان نقل کرده من این را الان خود کتاب ابن حبان که چون تازه چاپ شده را ندارم، سابقا یک، چون صحیح ابن حبان مشکلی دارد، یک نسخه دیگری به یک نحو دیگری چاپ شده بود آن را دارم اما دیگه به آن جا مراجعه نکردم، چون خود ابن حبان چاپ شده به خودش، من این را از حاشیه مسند احمد، این مسند احمد را اخیرا چاپ کردند در ۴۵ جلد، پنج شش جلد، هفت هشت جلد هم که تعلیقاتش است، فهرسش است، انصافا خیلی چاپ زیبایی است و خیلی زحمت کشیدند، من از حاشیه این نقل می کنم، به نقل از آن حاشیه جلد ۱۱ این چاپ جدید مسند عبدالله عمروعاص است.

به هر حال من از این جا نقل می کنم، فعلا از خود صحیح ابن حبان مستقیم نقل نکردم. آن وقت این یکی. اولاً معلوم شد که این سه تا بودن این را ما داریم، البته باز سه تاییش با سه تایی عمار نمی خورد، باز با هم اختلاف دارند. از خود احمد در سمند در همین جلد یازده که گفتم صفحه ۲۵۳ باز به سند دیگری:

قال رسول الله لا یحل سلف و بیع

این سلف و بیع در عبارات عمار نیامده

و لا شرطان فی بیع.

در عبارت عمار این آمده، شرطان

و لا ربح ما لم یضمن

این ربح ما لم یضمن در عبارت عمار آمده

و لا بیع ما لیس عندک

این بیع ما لیس عندک را نوشته بیع ما لم یقبض، بیعی که چیزی که قبض نشود.

به هر حال این در متن روایت عمار، این یکی باز جابجا شده. پس معلوم شد که، نمی خواهم حالا خیلی به عمار حمله بشود، اجمالا عمار ساباطی این متن را نقل کرده، متن این جوری که عرض کردیم و شاید هم نظرش روی مطالب دیگری بوده که دیگه بخوایم الان وارد بشوم خیلی جا ندارد. این راجع به این روایت

و اما یک نکته دیگری، این نکته دیروز بود و نباید هم وارد این بحث می شدیم، حالا که گفتیم این در روایت سلیمان ابن صالح بود، عرض کردیم این شخص بعضی از روایات دارد و غیرش هم دارند، از امام صادق، قطعاتی از این کتاب عمرو هست، عبدالله عمرو هست، این که اولش هست، نهی رسول الله عن سلف و بیع، این در صفحه ۳۷۴ این چاپی که دست من هست. این توضیح را دیروز عرض کردیم که سلیمان ابن صالح مجهول است و لکن بعدش خوب است و بعد هم به این مناسبت، چون من همیشه روی روایت واحد تکیه نمی کنم، ما این مشکل را داریم، این باید راهی که اگر شما در فقه می خواهید با آن مبتلا بشوید این مشکل را ما داریم مثلا همین جا سلیمان ابن صالح ناشناخته است، یک متنی که این متن مال کتاب عبدالله عمرو عاص است از امام صادق نقل می کند، خوب دقت بکنید! آن وقت اگر این متن مال امام صادق بود مثلا زراره، محمد ابن مسلم اولی آن ها بودند نقل بکنند، بزرگان اصحاب نقل نکردند، این شخص نقل نکرده و این در ما نظیر دارد. بعد از ایشان علی ابن اسباط است که جز اجلاست، بعد محمد ابن حسین است که جز اجلاست، خب ببینید یک دفعه دست اجلا می رسد. بعد از این دو بزرگوار محمد ابن احمد صاحب نوادر الحکمة است، ایشان اشتباه نوشته، ایشان هم بزرگوار است اما خود سهل یعنی تساهل در مبانی حدیثی دارد و لذا کتابش به لحاظ ارزیابی حدیثی در درجه دو و سه است، خودش ثقه است اما چون قر و قاتی نقل می کند. ما اصطلاحا این جور گفتیم مثلا سلیمان ابن صالح اگر فرض

کنید کتاب داشته یا نوشته ای بوده مصدر اول و کتاب نوادرالحکمة مصدر میانه اسمش را گذاشتیم یعنی دو نفر از اجلای اصحاب در وسط هستند، خب قاعدتا مثل حسین ابن سعید اشخاص این طوری نقل بکنند، آن ها هم نقل نکردند. بعد از محمد ابن احمد این کتاب را عرض کردم در اختیار کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی بوده، شیخ کلینی و شیخ صدوق هم نقل نکردند، منفردا شیخ طوسی نقل کرده. پس مصدر اولی مشکل دارد، در وسط اجلاء هستند، مصدر میانی خالی از مشکل نیست، مصدر های متاخر ما هم نقل نکردند، منفردا شیخ طوسی نقل کرده، ببینید ما حدیث های این جوری داریم، یک مشکلی داریم در احادیث ما این جوری اند. این ها را باید کلا چکار کرد؟ این نکته فقه شما که دیروز سوال فرمودند، تمام نکات این است که این را باید چکار کرد؟ چطور می شود این حدیث در یک طبقه اش این طور است، در یک طبقه بعدیش آن طور می شود و طبقه، ما اصطلاحا یک مصدر اولی می گوئیم، یک مصدر میانه می گوئیم و یک مصدر متاخر، مراد ما از مصدر متاخر آن کتابی است که الان با آن روبرو هستیم مثل کافی، تهذیب، استبصار صدوق، این را اصطلاحا مصدر متاخر می گوئیم. کتاب نوادرالحکمة را مصدر متوسط می گوئیم، خود سلیمان ابن صالح اگر دارای کتاب باشد یا شخص بعدیش اگر دارای کتاب باشد آن را مصدر اولیه می گوئیم. این جور احادیث را ما داریم، این جور احادیث مشکل آفرین است و مخصوصا خوب دقت بکنید مثل مرحوم آقای خوئی که قائل به حجیت خبر ثقه تعبدا هستند مخصوصا سلیمان ابن صالح را هم ایشان قبول کردند که این ثقه است آن وقت این احادیث که مثلا توسط کلینی حذف شده، توسط صدوق حذف شده ایشان دیگه کار به این حذف ها ندارند، آن را قبول می کنند چون توسط شیخ طوسی آورده شده. ما از این قبیل داریم یعنی این ها یکی از مشکلات حدیث، البته این اختصاص به ما ندارد، در اهل سنت هم هست لکن شیعه، من کرارا عرض کردم، شیعه یک خصلتی دارد همیشه عمل فقهای ما و تلقی فقهای ما یک قرینه بوده، شاهد بوده، در اهل سنت عمل شاهد نبوده، این را خوب دقت بکنید! یعنی فرض کنید در فقه احناف بگویند ابوحنیفه عمل کرده این قرینه نبوده یا شیبانی عمل کرده، این هم صاحب مبسوط که یکی از آقایان از مبسوط سوال کرد شمس الائمة سرخسی، این قرینه نبوده، در بین اهل سنت همیشه قرینه روی روایت بوده، روی نقل بوده، اما در میان شیعه قرینه روی عمل بوده که می گویند عمل قدما، این اصطلاح است، این دو تا تفکر است، تایید روایات ضعیف به عمل یا و

عرض هم کردیم انصافا آن حدیثی که آمده مقبوله عمر ابن حنظله و دع الشاذ النادر فإن المجمع علیه لا ریب فیه، خذ ما اشتهر بین اصحاب و دع الشاذ النادر، آن جا ظاهرا نادر همان نادری است که اهل سنت می گویند، به لحاظ نقل است نه به لحاظ عمل، این ها یک فوائدی است که پیدا کردندش به این زودی ها، آن دع الشاذ النادر به لحاظ نقل است، شاذ نادر، اشتهر به لحاظ شهرت نقلی نه عملی.

پرسش: به نوعی به وثوق خبری و مخبری بر نمی گردد؟

آیت الله مددی: نه،، حالا شما اسمش را خبری و مخبری بگذارید من حالا کاری به آن جهت ندارم چون ممکن است شما بگویید نه ما از نقل شهرت نقلی وثوق پیدا می کنیم و نه از شهرت عملی، آن بحث دیگری است.

پس بنابراین خوب دقت بفرمایید این یکی از مشکلاتی که من خدمتان عرض می کنم این یک نکته ای را به طور کلی، چون ما دیگه حالا در بحث بیع وارد شدیم همه اش قاعده ای صحبت می کنیم، کم می شود حدیث بگوییم، حالا یک حدیث که آمده یکمی صحبت بکنیم، این قاعده مطلب.

دیروز عرض کردم سلیمان ابن صالح در این جا مجهول است، آقای خوئی چون مرحوم نجاشی یک سلیمان ابن صالح جصاص را نام برده و گفته کوفی ثقة و له کتاب، آقای خوئی، حالا خود آقای خوئی منحصر نیستند، من جمله در قاموس هم هست، نمی خواهم بگویم ایشان تبعا لفلان، هر کدام مبنایشان است، تبعا معنا ندارد. علی ای حال عده ای از فقهای ما، علمای ما، عرض کردم مباحث حدیثی پیش ما از قرن هشتم مطرح شده و این که مثلا این جا این مشترک است چکار بکنیم ممکن است قرن سیزدهم باشد، مطلب دستتان باشد، از قرن هشتم که مباحث رجالی یا سندی آمده این نیست که تمام بحث هایی که ما الان می کنیم از قرن هشتم توسط علامه است، تمییز مشترکات خودش یکی از مسائل و مشکلات بوده لکن آنی که اصحاب ما رسما دارند مثلا بدایاتش را پسر شهید ثانی صاحب معالم دارد، لکن بعدها همین هدایة المحدثین مرحوم کاظمی یا به قول آن آقا مشترکاتین، این مشترکاتین یکیش مال طریحی است و یکیش مال کاظم، این بحث ها را هم این ها ابتدا کردند بعد بیشتر شد، مرحوم جامع الرواء میرزا محمد اردبیلی، این ها قرن

سیزدهم اند، بحث های ما خیلی دیر است و بین اهل سنت قرن های چهارم پنجم است، اصلا کتاب ها دارند. اصلا بعدها این بحث تمییز مشترکات یکی از بحث های رجالی شد. من کرارا عرض کردم بحث رجال از وقتی که شروع شد بحث ها یکی نبود، این را خوب دقت بکنید، طبیعت علوم اعتباری این است، بر اثر گذشت زمان دائره بحث عوض می شود، زیاد می شود، الان اشاره کردیم نکته فنی بود، اولین بحث هایی که در رجال مطرح شد وثاقت و عدالت بود، بعد از حدود پنجاه سال مسئله انقطاع آمد، طبقه آمد، مرسل و عدم مرسل، این ها بعد از مثلا صد سال، صد و پنجاه سال مسئله اشتراک آمد، تمییز مشترکات آمد، طبیعت علوم اعتباری این طوری است، بحث یک موضوع واحدی ندارد یعنی طبق نیاز و طبق حاجتی که پیدا می شود یا به قول آقایان، این که می گوید تمایز علوم به تمایز موضوعات است در علوم حقیقی است اما در علوم اعتباری به تمایز اهداف و اغراض و غایات است، ولو در کفایه همه را به اغراض زده، حرف کفایه درست نیست، همه را هم به موضوعات زدن درست نیست، باید تفصیل قائل شد که مرحوم آقاضیا هم تصادفا تفصیل قائل است، در علوم حقیقی به موضوعات است اما در علوم اعتباری به اغراض است، این نکته فقط بحث تمایز نیست، اغراض در اثر گذشت زمان هی نکات جدید پیدا می شود، هی این علم از این زاویه وارد می شود لذا خوب دقت بکنید این لازم نیست رجال پیش شیعه دقیقا مثل رجال پیش اهل سنت باشد، این نیست، همچنان که رجال اهل سنت هر بحثش در یک زمانی شروع شد و طبق یک ضوابط معین در بین شیعه هم همین طور است، ما بحث های مشترکات را دیر شروع کردیم، یکی از بحث های مهم به هر حال در رجال در میان اهل سنت بحث تمییز مشترکات است، طبیعتا در میان شیعه هم بحث تمییز مشترکات است اما خب متاخر شروع شد مثلا همین سلیمان ابن صالح، آن وقت برای شناخت این که این شخص کیست راه هایی گذاشتند که طبعا اصلا بحثش جاش این جا نیست و ما باید در بحث رجالی متعرض بشویم لکن یکی از راه ها، چون آقای خوئی این راه را زیاد رفتند و مرحوم آقای تستری، غیر از ایشان هم دارند، خلاصه شان این است که چون مرحوم نجاشی از شخصی به نام سلیمان ابن صالح جصاص نام برده و توثیق کرده و گفته صاحب کتاب است پس سلیمان ابن صالح عند الاطلاق مراد ایشان است، ینصرف بمن ذکره النجاشی و جعل له کتابا، عند الانصراف سلیمان ابن صالح به ایشان و لذا این حدیث روی این حساب معتبر می شود، روی حساب ما مشکل پیدا کرد چون سلیمان

ابن صالح مجهول بود یا مهمل بود فعلا مشکل پیدا کرد اما روی حساب مرحوم آقای تستری و آقای خوئی، تستری هم همین راه را رفته، صاحب کتاب و ثقة وثقه النجاشی، این را البته عرض کردم توضیح این مطلب و زیربناهایش از بحث ما کلا خارج می کند، دیگه حالا چون دیروز گفتم می خواهم یک اشاره ای به اندازه خودش. ما عرض کردیم این مطلب کلا درست نیست، این که شخصی به نام سلیمان ابن صالح اسم بشود و دنباله ی اسمش چیزی نباید این حکایت از این می کند که لا اقل در عرف همان راوی انصراف داشته مثلا علی ابن اسباط اگر از سلیمان ابن صالح نقل می کرده می گفتند این است، الان شما روایت دارید علی عن فلان، خب شما می توانید بگویید این علی دائما یکی است؟ نه، کلینی گاهی دارد علی عن ابیه، اگر کلینی گفت علی یعنی علی ابن ابراهیم، اگر داشتیم علی عن ابی بصیر یعنی علی ابن حمزه، این گاهی اوقات چون علی ابن حمزه بطائنی معروف بوده که از ابوبصیر نقل می کند اکتفا می کرد علی عن ابی بصیر، روایت زیاد داریم علی عن ابی بصیر، در کافی هم داریم علی عن ابی، این جا علی عن ابی یعنی علی ابن ابراهیم، آن جا علی عن ابی بصیر یعنی علی ابن ابی حمزه بطائنی، خوب دقت می کنید؟ این نکته اش چیست؟ مثل این که الان شما می گوئید آقای خوئی، آقای خوئی مراد این نیست که یک شخصیتی که از خوی باشد، شما الان مثلا می گوئید و قال البحرانی فی جمع بین روایات، این جا مرادتان شیخ یوسف صاحب حدائق است، و قال البحرانی فی شرح قوله العرفان فی نهج البلاغه، این جا مراد ابن میثم است چون ابن میثم بحرانی شرح نهج البلاغه دارد، آن آقا حدائق دارد و این آقا، این نکته این است در باب شناسائی، نکات، این که صاحب کتاب باشد یا نباشد اصولا فی نفسه نکته ای نیست، حالا صاحب کتاب باشد یا نباشد، آن نکته ای در خودش ندارد پرسش: به قدری معروف بوده آن قسمتش را نیاورده

آیت الله مددی: آهان این معلوم می شود به قدری معروف بوده که پسوندش را نیاورده یا روی یک جهت خاصی بوده چون این ها را می دانید فعل است دیگه، فعل را نمی شود رویش خیلی حساب کرد، اصطلاحی دارند قول فی حد نفسه واضح است ولی فعل فی حد نفسه مبهم است، دائما فعل با ابهام روبروست، ما فعلا نمی دانیم شاید می خواسته معلوم نشود چون یک مشکلی هم که ما داریم خوب دقت بکنید، عده ای از روات که مخصوصا بعدها معروف شدند که این ها جعل اند، سعی کردند، این در کتب اهل سنت است ما ها

نداریم، سعی کردند اسم خودشان را عوض بکنند. مثلاً می شناختند که این آقا ضعیف است، بعد اسمش را به کنیه می آوردند که شناسائی نشود، در ما اگر تک و توکی این روایات باشد و إلا در اهل سنت داریم، لذا ما در اهل سنت راوی داریم که برخی می گویند به خاطر زندیق بودنش کشتند و اعدامش کردند، این ۲۰ تا اسم دارد یعنی ۲۰ عنوان در کتب حدیث هست کانه یک نفرند، روی آن حالت خاص خودش می عنوان عوض می کردند که شناسائی نشود. این سلیمان ابن صالح را چون می گویم ببینید نکته این که، ما هیچ وقت، این ها می آیند در بحث های رجالی الان این طور است، رجال را مفصول از فقه و تاریخ و این ها نگاه می کنند، این درست نیست، وقتی یک حدیثی در کتاب عبدالله عمرو آمده، و عرض کردیم این شخص عمرو ابن شعیب، این شخص متوفای ۱۲۶ است، امام صادق ۱۴۸ است یعنی ۲۲ سال قبل از وفات امام صادق این شخص فوت کرده یعنی این کتاب دیگه مطرح بوده، اول کتاب هم هست، آن حدیث اول کتاب همین است، آن وقت اگر واقعا امام صادق این را قبول داشتند به امثال زرار، این همه ما روایت داریم، محدثین اجلاء داریم، به هر حال احتمال هم دارد که ایشان سنی باشد مثلاً سلیمان ابن صالح که از اهل سنت بود، و اما نجاشی، البته نجاشی اسم برده اما صاحب کتاب بودن نجاشی به این نیست، و من توضیح دادم، این را خوب دقت بکنید، این خیلی چون قبل از این جایی نوشته نشده ما کرا را این را گفتیم، ما اصولاً در حدیث در شیعه، در سنی نه، سه محور داریم، یکی محور روایات، مثلاً کتاب کافی و فقیه و این ها، دو محور کتب رجال مثل رجال برقی و کشی و رجال شیخ طوسی و این ها، سه محور فهارس، مثل فهرست شیخ و نجاشی و فهرست ابو غالب زراری، این ها سه تا محورند، خوب دقت بکنید! اهل سنت دو محور دارند، روایات و رجال. فهرست ندارند، اهل سنت فهرست ندارند. به طور طبیعی محور رجال متأثر به محور روایات است، اصلاً رجال از روایات نوشته شد، آن رجال اولیه، من دیگه چون چند دفعه این را توضیح دادم دیگه واردش نمی شوم.

پس وقتی مثلاً همین الان آقای خوئی، یا اصل این کار ابتدائاً پیش ما جامع الرواء میرزا محمد اردبیلی، مرحوم میرزا اردبیلی مطالبی را که در کشی و فلان بوده، در کتاب علامه اجمالاً آمده این ها را نقل کرده لکن خود میرزا محمد وقتی به کافی مراجعه کرده یک اسم هایی را در سند دیده که در این کتاب ها نیامده، ایشان استخراج کرده، آقای خوئی مفصل تر استخراج کرده، خب این اسم ها جدید

است، این اسم ها را از کجا آوردند؟ رجال اهل سنت هم همین طور است، روایات را می گذاشتند عن فلان، عن فلان، اسم این را می نوشتند، دقت کردید؟ اصلا رجال متأثر به روایات است اما فهارس متأثر به روایات نیست، ناظر به روایات است، فهارس شانش بیان کتب اصحاب است و اصحابی که مولف اند، حالا می خواهد راوی باشد یا نباشد، رجال بیان اشخاصی که راوی اند، مولف باشد یا نباشد

پرسش: من وجه است

آیت الله مددی: بینشان عموم من وجه است

مثلا الان مرحوم نجاشی یک عده از متکلمین دارد، این ها اصلا راوی نیستند، متکلمین کتاب کلامی نوشتند، اصلا راوی نیست، ما در رجال اسم این ها را نداریم، در فهارس داریم، دقت فرمودید؟

پس بنابراین نجاشی ناظر به این حدیثی نیست که در کتاب تهذیب نیست، چون نجاشی نظرش به مولف است، اصلا نجاشی نمی داند در این حدیث سلیمان ابن صالح مولف هست یا نه؟ لذا کتب فهارس از کجا گرفته شده؟ از اجازات گرفته شده نه از روایات، از اجازات و از فهارس سابق گرفته شده مثلا حمید ابن زیاد گفته فلان ابن فلان له کتابٌ اخبرنی به فلان عنه، این اجازه فهرست، آن وقت عرض کردیم فهارسی که بود یکی فهرست ابن بطه بود، فهرست ابن ولید بود، فهرست صدوق، این فهارس به دست نجاشی رسید، به دست شیخ طوسی، حالا با اختلافی که دارند، فهرست مرحوم ابن قولویه بود، این فهارس به دست این ها رسید، کتب فهارس متأثر به اجازات اند نه متأثر به روایات، یعنی نجاشی نظر به این روایت ندارد سلیمان ابن صالح در این جا کیست، چون او حلال روایات نوشته، بله گاهی نجاشی می گوید فلان له کتابٌ و لنا، یک آقای دیگه که روی عنه، این لنا روی عنه این رجالی است، اگر اضافه بر صاحب کتاب یک اسم دیگری می آورد آن رجالی است، نجاشی کار رجالی نکرده، رجال متأثر به روایات است، اما فهارس متأثر به روایات نیستند، این را چون تا حالا کسی نگفته چند بار توضیح دادیم و احتیاج به توضیح بیشتری هم داریم، حالا فعلا به همین مقدار اکتفا می کنیم لذا خوب دقت بفرمایید، حالا مثلا در همین سلیمان ابن صالح:

یک: در محور روایات، فعلا من در کتب اربعه اگر داشتید، غیر کتب اربعه را نگاه بکنید و بعد به من بگویید، در کتب اربعه در تمام کتب اربعه فقط سلیمان ابن صالح آمده، هیچ قید ندارد، لذا سلیمان ابن صالح جصاص که مرحوم نجاشی نقل کرده به این عنوان در یک روایت هم در کتب اربعه وارد نشده، خوب دقت می کنید؟ پس در محور روایات سلیمان ابن صالح آمده، در محور رجال چند تا سلیمان ابن صالح داریم، سه چهار تا مرحوم شیخ طوسی نقل کرده، در محور فهارس هم یکی داریم، سلیمان ابن صالح جصاص، این سه محور را خوب دقت بکنید! پس عبارت، البته می گویم از بحث خارج شدیم چون دیگه گفتیم به این زودی شاید نگوئیم چون این از ابداعات این حقیر است گفتم روشن بشود، ما برای شناسائی این نکته ها را که عرض کردم در نظر بگیرید، ما باشیم و ، ممکن است این سلیمان ابن صالح آن سه چهار تایی که شیخ گفته نباشد، کس دیگری باشد لذا من عرض کردم مجهول به طور کلی، ممکن است آن ها هم نباشند، الان نگاه بکنید سلیمان ابن صالح در غیر کتب اربعه، در کتب اربعه که فقط یکی است، ما در کتب اربعه مثلا سلیمان ابن صالح عامری هم نداریم، عنوان دیگر هم نداریم، هر چه داریم فقط سلیمان ابن صالح است، البته منحصر به علی ابن اسباط هم نیست، غیر علی ابن اسباط هم نقل می کند. پس بنابراین البته وقت گذشت پس این مطلب که چون این روایت تاثیرگذار است، من نمی خواهم الان بگویم، بعضی ها خیال کردند به این روایات عمل بشود، البته اشکال خود بنده راجع به این روایت یک جهت تاریخی که جاش این جا نیست این جز سنن پیغمبر است، این چهار تا جز سنن پیغمبرند لکن بعضی هایش یا تقریبا همه شان جز سنن موقت رسول الله بوده، ثابت نیست جز سنن ثابت رسول الله باشند

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين